

آن سیمرغ قاف یقین

عارف- شاعر بزرگ، عطار نیشابوری در بیتی می‌گوید...



عارف- شاعر بزرگ، عطار نیشابوری در بیتی می‌گوید:

گر تو هستی اهل عشق و مرد راه / درد خواه و درد خواه و درد خواه
این نشان از دردی دارد که تا پایان عمر گریبان شیخ ما را آزاد نگذاشت. بی‌تردید، این دردی روحانی است که همه اجزای عالم به انگیزه آن در پویه‌اند. این درد، درد عشق است. با این درد است که آدمی می‌تواند تن را به جان و جان را به جان بدل سازد. از این رو، پربیراهه نیست اگر عطار را دردشناس یا پزشک روحانی عصر خویش بدانیم. عشقی که در آثار عطار موج می‌زند، حاصل این دردیابی است:

عشق چیست، از خویش بیرون آمدن

غرقه در دریای پرخون آمدن

همین عشق است که از دیدگاه وی مدار عالم است و برانگیزاننده مرغان در [#171;منطق‌الطیر](#); در طلب دوست. عطار عشق را عطیه‌ای الهی می‌دانست که چنان نوری در دل آفریدگان شعله‌ور شده است.

یک شعله آتش از رخ تو بر جهان فتاد

سیلاب عشق در دل مشتی خراب بست

او فنا در عشق را سرمایه عمر جاودان می‌داند و به نظرش عاشق نیز باید چون معشوق بی‌نشان شود. حاصل چنین بی‌نشانی‌ای وحدت با معشوق و عین [#171;](#) شدن است. این چنین است که عطار به گواهی تمام آثارش، نداگر اکسیری می‌شود که کیمیای جان را بر آدمی عرضه دارد.

مطلب حاضر که به انگیزه روز بزرگداشت این عارف تمام دوران‌ها فراهم آمده، سیری است در برخی از وجوه اندیشگی آثار وی و این که او اول با لذات عاشق و عارف است و بعد شاعر.

آنگاه که جلال‌الدین نوجوان به همراه کاروانی از خاندان و در رأس آنها پدر بزرگوارش بهاء‌ولد از بلخ به قصد حج (اما در حقیقت درمان‌ماندن از تلخی تاراج تاتار) به سمت وسوی امن می‌رفتند در سر راه خویش به تختگاه بزرگ خراسان، نیشابور اثری رسیدند؛ شهری که سرشار بود از نفس‌های امام ابوحامد غزالی، حکیم خیام و امیر معزی. در همین اثنا بود که به‌رغم توقف کم کاروان بهاء‌ولد دیداری دست داد میان پیر سپیدموی فرزانه

شیخ فریدالدین با بهاء‌ولد؛ ملاقاتی که گویی جان هر دو عاشق را به چالاکي پرواز فرامی‌خواند. در این میانه بود که به تعبیر استاد علامه عبدالحسین زرین‌کوب [#171;](#) شیخ نیشابور درباره فرزند بهاء‌ولد در خود احساس اعجاب و علاقه یافت، از حالت روحانی پر تفکر او به شگفت آمد و عمق فکر و قدرت بیان او را شایسته تحسین دید [#171;](#).

در اینکه در آن ملاقات روحانی چه گذشت حضرت دانای دانایان آگاه‌تر است اما وقت وداع بود که پیر فرزانه نیشابوری نسخه‌ای از مثنوی اسرارنامه خود را که حاصل جوانی‌اش نیز بود به جلال‌الدین نوجوان بخشید و رو به بهاء‌ولد کرده، گفت: زودا باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند. کاروان از نیشابور به سمت بغداد، از قومنس و ری و همدان دینور گذشت.

شیخ فریدالدین محمدبن‌ابراهیم عطار نیشابوری اگرچه در ناصیه جلال‌الدین محمد شعله‌وری عشقی سوزان را دید اما شاید نمی‌دانست که اسرارنامه‌اش نیز آن قدر مولانای جوان را مجذوب می‌کند که یکی از گرانبه‌ترین کتاب‌های تاریخ انسان را به تاسی از اسرارنامه شیخ (البته با کمی تسامح) و بر همان سبک برمی‌سازد.

سخن درباره یکی از پرابهام‌ترین چهره‌های عرفان و ادب پارسی است و این تقدم عرفان بر ادب در روزگار ما با وجود پژوهش‌های گسترده عاشقان این پیر شوریده‌سر، دیگر مجالی برای ادعایی تازه نمی‌تواند باشد.

ابهام در تاریخ تولد و وفات عطار به‌رغم توضیحات مفصل علامه فقید محمد قزوینی در مقدمه تذکره‌الاولیا (به تصحیح نیکلسون) و کاوش‌های علامه فروزانفر، استاد فقید سعید نفیسی و سیدصادق گوهرین و عطاری‌پژوه بزرگ غربی، هلموت ریتز همچنان گویی افزاینده زوایای نامشکوف دیگر بر این ابتدایی‌ترین مسئله کاوش در زندگی یک اندیشمند است.

اما به پیروی از پژوهشگران قوم و با احترام به تلاش‌های سترگ استاد فرزانه دکتر شفيعي کدکنی- این هم‌ولایتی عطار- می‌توانیم بر مبنای آنچه ایشان در مقدمه خویش بر منطق‌الطیر پژوهیده‌اند تاریخ تولد و وفات عطار را 553 تا 627 هجری قمری در نظر بگیریم. جدا از ابهام در تاریخ تولد و وفات شیخ عطار، انتسابات بسیار آثاری به این پیر فرزانه که به تعبیری 114 عدد نیز برشمرده شده (دکتر مهدی حمیدی در کتاب جنجالی‌اش که برگرفته از مقالات ایشان در مجله یغماست این عدد را به دست می‌دهد) از دیگر نکات تاریک و مبهم‌کننده چهره عطار است. همچنین وجود عطارهای بسیاری را که از قضا دستی در شعر نیز داشته‌اند باید به این موضوع اضافه

کرد؛ دکتر کدکني تنها در فاصله سال‌هاي 582 تا 640 هجري از 24 نفر که نسبت و شهرتشان «عطار؛ بوده نام مي‌برد و جالب آنکه برخي در کنار آثارشان نام کتاب‌هاي مهم شيخ‌فريدالدين مثل اسرارنامه و منطق‌الطير را برده و در تذکره‌ها خود را جا کرده‌اند.

اما اگرچه عارف- شاعر دانستن عطار حرف تازه‌اي نيست مي‌تواند با نقبي به ديروز و امروز تحقيقات عطاريژوهان در درجه اول و استادان عرفان و ادبيات در درجه دوم محملي از يادکرد اين متفکر بزرگ دوران‌ها باشد.

به نظر مي‌رسد عطار نيشابوري آنچنان که دانشمند بزرگ معاصرش خواجه‌نصيرالدين طوسي او را پيري خوش‌گفتار مي‌شناساند اولين قهرماني در ادبيات فارسي باشد که توانسته ادبيات را از فخامت و جزالت زباني و بياني‌اش در خدمت مردم کوچه و بازار درآورد و خط بطلاني بکشد بر اينکه ادبيات تنها پايگاهي براي درباريان و درس‌خواندگان است. شايد بهتر باشد بگويم اين عطار بود که شعر پارسي را از ملکيت اهل مدرسه به در آورد و در عرصه اجتماع به کار گرفت. سقايان، پيله‌وران و بازاريان و خلاصه اغلب اصناف جامعه اين‌بار قهرمانان و عاملان قصه‌هاي عطار شدند و اين اولين گام بود در پيشبرد ادبيات تعليمي عرفا.

اگرچه نمي‌توان فضل تقدم سنائي را در واردکردن طبقات فرودست اجتماعي در شعر فارسي نادیده گرفت اما به واقع آن توجه و اهميت اصلي در اين جريان به گواه خود متن، قهرماني جز عطار ندارد؛ او به همين بهانه نيز مي‌تواند از آن تشبیهات و تلمیحات و قواعد دست‌وپاگير بياني و بدیعی ادبیات فاخر پيش از خود رها شود و از مردم همان‌گونه بگويد که مي‌گويند. زباني ساده‌تر از ادبا و شاعران سلف خود براي بيان معنایي متفاوت از دنياي پادشاهان و اهالي دربار. نکته باريک‌اندیشه‌اي که در اين توجه مي‌توان متفطن آن شد، قابليت عرفان و تصوف خراساني است که اين شهامت، بلکه ضرورت را ايجاب کرده تا عطار نيز وقتي مي‌خواهد سخن از آنچه زهد راستين و عشق حقيقي و انقطاع از ماسوي‌الله تلقي مي‌شود بگويد، اين‌گونه از شخصيت و بيان آناني که مخاطبان واقعي تصوف خراساني‌اند بهره‌مند شود.

شايد نشود آن‌گونه که استاد ارجمند دکتر شفيعي کدکني بي‌محبا بر عرفان ابن‌عربي مي‌تازد و آن را صرفا جابه‌جايي پارادایم‌هاي مشخص و ايجاد نوعي گزاره (معني‌نما) و بازي با الفاظ مي‌داند، ما نيز چنين تلقي‌اي از عرفان ابن‌عربي و ادبيات متأثر از آن داشته باشيم. در نقطه مقابل اما جدا از احتياج به اثبات اين نظر بايد ادبيات عرفاني‌اي را که پيران و مشايخ خراسان و به طور کل شرق جهان اسلام با تعاليمشان برجاي گذاشته‌اند ميراثي گرانبها و عالي براي تاريخ تفکر معنوي انسان دانست.

عطار نيشابوري با طبع‌آزمائي در غزل و رباعي و مثنوي و قصه‌گويي در مثنوي با طرز بياني که گذشت آنچنان از شوریدگي احوال و وجنات خود سخن مي‌گويد که به حق در حدفاصل سنائي و مولانا او را بايد از بزرگ‌ترين عارفان شاعر ايران زمين دانست که مي‌دانند. به تعبير علامه زرین‌کوب «؛ شعر تعليمي صوفيه قبل از آنکه نزد مولانا به کمال واقعي برسد در کلام عطار سوز و شور تازه‌اي به دست آورد که در سخن سنائي نبود و اين راز تشخص عطار در ادبيات عرفاني است. از سوي ديگر بي‌پروايي‌ها و عشق‌نوازي‌هاي شيخ شوریده نيشابوري صرفا در هوايي عرفاني خلاصه نمي‌شود.

اگر به تعبير دکتر نصرالله پورجوادي (در کتاب باده عشق) عطار در ساختن ترکیبات جديد و در رواج‌دادن تعبيرات و مضاميني که شعراي پيشين درباره شراب و مستي الست و عشق ساخته بودند نقش موثري داشته و شعراي بعد، از اين حيث تحت تاثير اشعار او بوده‌اند، اما دور از انصاف است که حضور طبقه‌اي جديد از مردمان را به عنوان عقلاء مجانين و به تعبير صريح عطار، ديوانگان در اشعار و به‌خصوص مثنوي‌هايش در نظر نگرفت.

اين طبقه از اشخاص که گاه‌گاه سروکله‌شان در برخي داستان‌هاي عطار پيدا مي‌شوند نشانه اعتراض عرفاني و گاه اعتراض اجتماعي نيز هستند. در حقيقت عطار مي‌کوشد تا با رفع‌حرج‌کردن از شخصيت‌هايش از زبان ايشان آنچه نااميدي فلسفي‌اش است را آن‌گونه که همشهری متقدمش خيام مي‌گفت يا جذبات عرفاني‌اي را که مي‌دانست پيش‌تر چه بر سر مرادهاي شوریده سرش چون حلاج آورده در زبان قصه و شعر بيان دارد؛ با سبكي که سبک ايراني است و در ذات خود گونه‌اي هندي است؛ قصه در قصه، که گاه قصه‌اي اصلي بدنه مثنوي را تشکيل مي‌دهد و قصه‌هاي فرعي هر کدام حکمتي خاص را در راستاي قصه واحد دنبال مي‌کنند؛ مثل منطق‌الطير و مصيبت‌نامه و گاه چون اسرارنامه- که به نوعي آنچنان که گفته شده مولانا نيز در فراهم‌آوردن مثنوي نظر به آن داشته، داستان واحدی وجود ندارد- و مجموعه‌اي از قصه‌هاي مختلف با حکمت‌هاي گوناگون در بيان عشق و قلندري و معرفت عرفاني و روحاني است که البته از منابعي چون قرآن و کتب عرفاني پيش از خود و مثل‌هاي عاميانه بهره برده است.

تاثير بي‌بدیل شعر تعليمي عرفاني نزد عطار و آنچه او در قالب ديوان و مختارنامه و مصيبت‌نامه و اسرارنامه و منطق‌الطير و... از خود براي معرفت‌جويان عرفاني و روحاني بعد از خود باقي گذاشته و همين‌طور آنچه از بي‌توجهي عطار به زبان پرتکلف و صنعت‌پردازانه سابقه ادبيات فارسي به دست مي‌آيد و شوریدگي‌هاي وجودي شاعر، همه و همه گواه است بر پيشي وجه عرفاني عطار بر اينکه دغدغه شعري داشته باشد.

پير عاشق‌سر نيشابوري که در مقدمه مصيبت‌نامه خود فریاد مي‌دارد «؛ شاعرم مشمر که من راضي نيستم؛ جز بيان عشق قلندروار خود که سراسر هيبت و خطر است را نمي‌خواهد به دام طنز و کرشمه قوافي و عروض و صنايع بدیعی گرفتار کند. او در همان مصيبت‌نامه (آنچنان که بعدها مولانايي که هنوز اندرخم يك کوچه‌اي که عطار هفت شهر آن را گشته مانده نيز قريب به همين مضمون را مي‌گويد که قافيه انديشم و دلدار من / گويدم مندیش جز بر دیدار من) تاکيد مي‌کند که قصدش بيان حال است و اگر وزن و قافيه آن با آنچه نزد شاعران معمول است فرق دارد باک نيست.

شايد ذکر قصه دعوايي ادبي در مجله يغما درباره عطار در پايان اين مجال بي‌مناسبت نباشد. داستان از اين قرار است که حوالي سال 1345 دکتر مهدي حميدي شيرازي در مجله يغما با مقالاتي تند بسياري از ابیات عطار را نقل کرده و به استهزا کشيد و شيخ عارف را پرگو و کم‌اندیش و با زبان نيمه‌گنگ و بنيادگذار نخستين ولگردی‌هاي شعر فارسي خطاب کرد و البته اين مقالات بعدتر در سال 47 در

کتابی با عنوان «عطار در مثنوی‌های گزیده او و گزیده مثنوی‌های او»؛ توسط امیرکبیر منتشر شد. در همین کتاب پاسخ‌های استادان بسیاری که در «یغما»؛ چاپ شده بود نیز در پیوست کتاب آمده بود که پاسخ استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی این بود: دکتر حمیدی فقط شعر خوب می‌گوید و از شرایط استادی اگر شاعری باشد نه چیز دیگر، باید او را استاد دانست. بسیار غیرقابل تحمل بود. خدا بی‌امرزد شاطر عباس قمی را. کاش در این زمان موجود بود. پاروی نان‌پزی را کنار می‌گذاشت و استاد ادبیات می‌شد. مگر عظمت عطار و بزرگی او مرهون شاعری اوست؟... کسی را که ممدوح بزرگ‌ترین عرفای اسلامی است و عارف محقق و متاله بی‌نظیر شیخ‌محمود شبستری در شأن او گفته است:

مرا از شعرگفتن عار ناید

که در صد قرن یک عطار ناید

همشهری آنلاین- یاسر هدایتی